**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14020219**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر وجه تقدیم امارات بر اصول عملیه من جمله استصحاب بود. عرض شد مرحوم آقای حاج شیخ یک تقریبی برای حکومت استصحاب، به حکومت امارات بر اصول عملیه ذکر می‌کنند. می‌فرمایند که ادلۀ حجیت امارات به لسان این هست که کأنّ شما ادلۀ حجیت خبر و طرق به لسان ارشاد به واقع هست، همچنان که مرشدی که ما را به واقع ارشاد می‌کند غرضش رفع شک از مسترشد است این ادلۀ امارات هم غرضش رفع شک هست، انسان هست، رفع شک حقیقی که وجود ندارد پس مراد رفع شک تعبدی هست. بنابراین احکامی که شرعاً برای شک بار شده به وسیلۀ ادلۀ حجیت امارات مرتفع می‌شود. ایشان این بیان را ذکر می‌کنند. که ما عرض کردیم مجرد این که ادلۀ حجیت امارات به لسان ارشاد هست اقتضای این نمی‌کند که ادلۀ امارات بر احکام شرعی که در موضوع شک اخذ شده مقدم باشد، به لسان حکومت. و کسی که ارشاد به واقع هم می‌خواهد بکند در صدد این است که بگوید شما به واقع رسیدید، پس احکام وصول به واقع، احکامی که بر همان واقع ولو از دریچۀ دید آن ارشاد شونده و ارشاد کننده به واقع رسیده آن احکام را می‌خواهد بار کند. نه این که احکامی که علم و شک در موضوعش اخذ شده آنها را می‌خواهد بار کند. بنابراین ما یک سری احکامی داریم که مربوط به وصول به واقع هست. کسی که به واقع واصل می‌شود مثلاً، کسی که نماز جمعه را می‌داند واجب است خب این نماز جمعه برایش منجز می‌شود و انجام می‌دهد. ادلۀ حجیت نماز جمعه می‌گوید شما نماز جمعه را بخوان، این نمی‌خواهد بگوید که احکامی که شک در وجوب نماز جمعه در موضوعش اخذ شده آن احکام را بار کن. یک تذکری اینجا من بدهم، ببینید اگر مسلّم بود که ادلۀ حجیت امارات ناظر به اصول شرعیه است و قواعد شرعیه است ما اختصاص نمی‌دادیم ادلۀ حجیت امارات را به اصل شرعی خاصی، می‌گفتیم بر همۀ اصول شرعیه مقدم هست چون وجهی ندارد که بر بعضی از اصول شرعیه مقدم باشد بر بعضی از اصول شرعیۀ دیگر مقدم نباشد. ولی اصل این که ادلۀ حجیت امارات ناظر به اصول شرعیه باشد ولو به نحو فی الجمله این ثابت نیست. قدر مسلّمش این هست ناظر به آثار طبعی یقین، آثار عقلی یقین، یقین اثر عقلی‌اش معذریت و منجزیت است. اگر یقینی به حکم الزامی باشد منجّز است، اگر یقین به حکم ترخیصی باشد یا به عدم الالزام باشد معذّر است. این آثار عقلی و آثار طبعی یقین را ادلۀ امارات اثبات می‌کند، ولی آثار شرعی‌اش را ما دلیل نداریم. این توجه بفرمایید یک دقتی دارد. در جایی که ما ادلۀ امارات را می‌خواهیم بر ادلۀ، اگر ما در ادلۀ امارات ورود و حکومت را قبول نکردیم خب نوبت به تخصیص می‌رسد. اینجا یک اشکالی در تخصیص مطرح هست که ادلۀ امارات نسبتش با هر اصل عملی که بسنجیم عموم و خصوص من وجه است. مثلاً با استصحاب ادلۀ خبر واحد را که بسنجیم ممکن است مورد اماره حالت سابقه‌اش مطابق استصحاب باشد، ممکن است حالت سابقه‌اش مطابق استصحاب نباشد اصلاً حالت سابقه نداشته باشد. یعنی رابطۀ این دو تا رابطۀ دلیل استصحاب و دلیل حجیت اماره عموم و خصوص من وجه است. خب آنجا می‌گویند که ما نباید خصوص استصحاب را در نظر بگیریم، کل ادلۀ اصول را باید در نظر بگیریم، کل ادلۀ اصول را نسبت به ادلۀ امارات که می‌سنجیم ادلۀ اصول عام هست، ادلۀ اصول یا اماره‌ای وجود دارد یا اماره‌ای وجود ندارد، کل این شکلی باید در نظر گرفت. چرا آنجا این شکلی در نظر می‌گیریم؟ چون فرض این هست که ما نسبت‌سنجی که می‌خواهیم بکنیم می‌گوییم نباید استصحاب را به تنهایی با اماره سنجید و بگوییم ممکن است استصحاب از جهتی نسبت به اماره خاص باشد، چون استصحاب خصوصیت ندارد، همۀ اصول. معنای این مطلب این است که اگر استصحاب اعتبار داشته باشد بر فرض اعتبار استصحاب سائر اصول هم اعتبار دارد، وقتی سایر اصول اعتبار داشته باشد چون خصوصیت بر استصحاب نیست، نسبت استصحاب با دلیل اماره می‌شود عموم و خصوص مطلق. این در جایی هست که شما استصحاب را می‌گویید اگر حجت باشد، یعنی بر فرض حجیت. می‌گویید اگر استصحاب حجت باشد باید سایر اصول هم حجت باشد، پس باید مجموع اصول عملیه را بسنجیم. بر فرض حجیت استصحاب حجیتش نمی‌تواند اختصاص به استصحاب داشته باشد، باید سایر اصول را هم بگیرد، نسبت‌سنجی این شکلی است دیگر. ما در ما نحن فیه این که اصلاً ادلۀ امارات ناظر به اصول شرعیه باشد این مسلم که نیست. حالا ما تقریبی داشتیم همان تقریبی که حاج آقا از آقای حاج شیخ نقل می‌کردند بعد دیدم آقای هاشمی هم در حاشیه بحوث مطلبش بود، می‌خواستم مراجعه کنم ببینم خود آقای صدر هم دارند این مطلب را یا ندارند، ولی در همینجا اشاره به این هست که از ادلۀ اصول عملیه استفاده می‌شود که، یعنی شارع مقدس حکم را دائرمدار علم نمی‌داند، فی الجمله غیر علم را هم حجت می‌داند. اگر به آن بیان بگوییم، بگوییم چون فی الجمله ما می‌دانیم غیر علم حجت هست بنابراین ادله‌ای که گفته رفع ما لا یعلمون ناظر به این نیست جایی که شما علم وجدانی نداشته باشید. چون این حجت با سایر حجج فرقی ندارد بنابراین مراد از رفع ما لا یعلمون این هست که نه علم داشته باشید و نه ما هو بمنزلة العلم. آن تقریب ورود است. این تقریب ورود را کنار بگذارید. ما فرض این است که با آن تقریب نمی‌خواهیم مشی کنیم. می‌خواهیم با این بیان که چون به لسان ارشاد هست، ارشاد به واقع هست بنابراین باید ناظر به قواعد شرعیه‌ای که در موضوع شک اخذ شده باشد. ما این را مناقشه داریم. چه ملازمه‌ای دارد؟ لسان ارشاد به واقع ازش اقتضاء نمی‌کند که احکامی که شک در موضوعش اخذ شده آنها را بار کن، فی الجمله‌اش هم ثابت نمی‌شود که تا ما از این فی الجمله، اثبات فی الجملۀ یک اصل شرعی سایر اصول شرعی هم بگوییم آنها هم به وسیلۀ آنها هم مقدم بر استصحاب هستند.

**شاگرد:** مخبر اینجا درست است کار به احکام شرعی ندارد، ولی شارع که دیگر کار به احکام شرعی دارد؟

**استاد:** به چه دلیل؟

**شاگرد:** ظاهر حالش این است که حداقل

**استاد:** نه، نخیر، به واقع کار دارد. فرض این است. فرض این است که احکامی که برای واقع است، نه احکامی که برای شک است.

**شاگرد:** احکام شکی هم که برای خود شارع است

**استاد:** احکام واقع. اشکال چی بود؟ اشکال این بود که ادلۀ اماره تنزیل واقع است، تنزیل شک نیست که. می‌خواهند بگویند تنزیل واقع، تنزیل شک هم به دنبال می‌آورد. ما می‌گوییم ملازمه ندارد، به احکام خودش ناظر هست. ولی احکامی که برای وصول به واقع است، نه برای شک است. مشکل قضیه این هست

**شاگرد:** اصول عملیه برای شک وصول به واقع است.

**استاد:** یعنی شک داشته باشیم، یعنی شک ببینید، یک موقعی خود شک بما هو شک را موضوعیت قائل هستیم. یعنی آن حالت صفت نفسانی که انسان دارد را ما اخذ می‌کنیم. یک موقع ما می‌گوییم به واقع رسیدیم یا نرسیدیم، یعنی در حکم برای این هست که واقع اثری دارد، اثر واقع را بر کسی که به واقع رسیده بار می‌کنیم، نه اثر شک در واقع. مشکل قضیه همین هست دیگر. یعنی تنزیل مؤدّا منزلۀ واقع اینها می‌خواهند از تنزیل مؤدّا منزلۀ واقع بالملازمة العرفیة تنزیل شک منزلة العدم استفاده کنند. ما می‌گوییم نمی‌شود، مشکل قضیه این قضیه هست. و مجرد این که حتی در، تقریبی که آقایان هم می‌خواهند بکنند از این تقریب هست که مخبر حقیقی می‌خواهد یقین بیاورد، ما می‌خواهیم بگوییم بله مرشد حقیقی، مخبر واقعی می‌خواهد یقین بیاورد، ولی نه احکامی که یقین در موضوعش اخذ شده آن احکام را بار کند. احکام یقین طریقی. این هم همین است پس بنابراین بیشتر از این استفاده نمی‌شود. از باب تنزیل او می‌خواهند مطلب را تمام کنند، نمی‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد این مطلب، مطلب تامی نیست.

مرحوم آقای حاج شیخ بحث مفصلی را در مورد کلام مرحوم آقای آخوند در مورد این که ورود دارد ادلۀ امارات بر ادلۀ اصول عملیه بحث می‌کند که ما قبلاً بحثش را کردیم. یک تقریبی می‌خواهد نهایتاً بیان کند که با این تقریب کلام مرحوم آخوند را بخواهد بپذیرد، که اگر این تقریب یک مقدمه‌ای دارد، اگر آن مقدمه را کسی بپذیرد می‌گوید کلام مرحوم آخوند را می‌توانیم بپذیریم. البته اگر آن مقدمه را بپذیریم که ظاهراً از مجموع فرمایشات مرحوم آقای حاج شیخ استفاده می‌شود که خود آن مقدمه قابل اثبات نیست. ولی می‌گوید اگر آن مقدمه را ما بپذیریم می‌توانیم تقریب ورود مرحوم آخوند را بپذیریم. عبارت ایشان در صفحۀ ۶۲۶ این هست:

«إلّا ان‏ يلتزم‏ بان‏ غاية الاستصحاب هو العلم بالحكم الفعلى و ان لم يكن متعلقا بوجه من الوجوه سوى الوجوه الواقعية، و نحن علمنا حرمة شرب التتن بواسطة الدليل القائم عليها مثلا، فتحقق العلم الذي هو غاية للاستصحاب.»

ایشان می‌گوید که در استصحاب یک موقعی شما می‌گویید یقین و شکی که دارید مراد یقین به حکم واقعی هست و شک در حکم واقعی، این با آمدن اماره یقین به حکم واقعی حاصل نمی‌شود. یک موقعی می‌گویید که غایت استصحاب یقین به حکم فعلی است. یقین به حکم در مواردی که اماره قائم بشود حکم فعلی بر طبق اماره است، ولو مطابق واقع نباشد، حکم فعلی شارع بر طبق مؤدای اماره است. بنابراین با قیام اماره بنا بر این مقدمه که مراد از یقین در ادلۀ استصحاب یقین به حکم واقعی نباشد، یقین به حکم فعلی باشد با امارات این یقین به حکم فعلی حاصل می‌شود.

**شاگرد:** یقین دوم

**استاد:** یقینی که، یعنی ببینید حکم در مواردی که یک اماره‌ای بر واقع باشد ولو این اماره مطابق واقع نباشد. شارع بر طبق همین اماره حکم فعلی دارد. حکم فعلی شارع بر طبق اماره است ولو مطابق با واقع نباشد. فعلیت حکم شارع در موارد اماره متوقف بر این نیست که اماره مصادف به واقع باشد. مصادف باشد، یا مصادف نباشد حکم فعلی بر طبق اماره وجود دارد. پس بنابراین در جایی که اماره وجود داشته باشد ما حکم فعلی، یقین به حکم فعلی داریم و این باعث می‌شود که غایت استصحاب حاصل بشود. بعد در واقع ان قلت و قلت‌هایی مطرح می‌کند که محصَّل آن ان قلت و قلت‌ها شبیه همان فرمایشاتی است که مرحوم آخوند دارد. ان قلت که چرا شما به دلیل استصحاب تمسک نمی‌کنید؟ دلیل استصحاب را اگر تمسک کنید و بگویید حکم فعلی بر طبق استصحاب هست، بنابراین در ادله، اماره را کنار بگذارید. ایشان می‌گوید که در دلیل اماره حکم غایت اماره حکم فعلی نیست، در موضوعش آن اخذ نشده. در موضوعش عدم وجود. بله، اماره در جایی که ما علم به واقع داشته باشیم وجود ندارد. ولی آن اصلاً مجرای اماره در جایی هست که شک در واقع داشته باشیم با علم به واقع. ولی علم به حکم فعلی اماره را از اعتبار نمی‌اندازد. این را من یک توضیحی برای اینجا بدهم. این توضیح را توجه بفرمایید، یک مقداری بعضی از این، کل این بحث‌هایی که هم بحث مرحوم آخوند که ورود که تبیین می‌کند، ایشان می گوید که این که اماره وارد باشد بر اصل عملی این مشکل ممکن است شما بگویید که چرا اماره را وارد بر اصل عملی می‌گیرید؟ اصل عملی را وارد اماره. بگویید اصل عملی حجت است با حجیت اصل عملی اماره کنار گذاشته می‌شود، چون ما یقین داریم که اگر اصل عملی معتبر باشد اماره معتبر نیست. ایشان می‌گوید که کنار زدن اماره یا بلاوجه باید باشد، تخصیص اماره در مورد اصل عملی یا بلا وجه باشد یا بوجه دائر باشد، آن بیانی که آنجا مطرح می‌کنند. یک نکته‌ای را توجه بکنید، گاهی اوقات دو تا دلیل را که ما با همدیگر می‌سنجیم در موضوع یکی از این دو تا دلیل عدم دلیل دیگر، عدم حکم دیگر اخذ شده، نه عدم دلیل دیگر، عدم حکم دیگر. اینجا مثلاً یک دلیل گفته که شما قول پدرتان را اطاعت کنید به شرطی که قول پدرتان مخالف حکم شرعی نباشد. یک دلیل دیگر گفته نماز واجب است. دلیلی که گفته نماز واجب است در آن نخوابیده که به شرطی که پدر شما به عدم نماز دستور نداده باشد. آن در موضوع نماز عدم امر پدر اخذ نشده، ولی در موضوع وجوب اطاعت پدر عدم وجوب نماز اخذ شده. چون لا طاعة لمخلوقٍ فی معصیة الخالق. این اقتضاء می‌کند اینجور چیزهایی که اوامری که به اطاعت مخلوقین شده آن مقید بشود به عدم معصیت خالق. اینجا یک سؤال مطرح هست که ما می‌دانیم اگر نماز، اگر اطاعت پدر واقعا واجب باشد، نماز دیگر واجب نیست. قطع داریم دیگر، نمی‌شود اطاعت پدر واقعاً واجب باشد نماز هم واجب باشد. پس بنابراین در وجوب نماز عدم وجود واجب مزاحم اخذ شده. ثبوتاً اینجوری است دیگر، قهراً، ثبوتاً. دو تا واجب را که ما در نظر می‌گیریم، در وجوب این یکی، تمام واجبات، در وجوبشان عدم وجوب واجب مزاحم اخذ شده است.

**شاگرد:** واجب مزاحم اهم

**استاد:** نه، واجبی که بالفعل واجب باشد، به اهم و مهمش کار نداریم. اگر آن واجب بالفعل واجب باشد، حالا به اهم و مهم کار نداریم. اگر واقعاً آن واجب باشد، واقعاً واجب باشد، این که دیگر نمی‌تواند واجب باشد. واقعاً واجب باشد، وجوب واقعی یک واجب با وجوب واقعی واجب دیگر مزاحم است. یعنی در موضوعش اخذ شده. پس بنابراین همۀ واجبات مقید به عدم آن واجب دیگر هستند. چجوری شما می‌خواهید مطلب را مشی کنید؟ پاسخ مطلب این هست که من اینجوری می‌خواهم عرض کنم. دقت کنید این یک ظرافتی دارد. در دلیل وجوب نماز این اخذ نشده که هیچ واجبی به اصطلاح دلیلی که نماز را واجب کرده، این دلیل مطلق است، یعنی می‌گوید که هیچ واجب دیگری را شارع اینجا جعل نکرده. مجرد این که واقعاً اگر شارع دلیل را جعل کرده باشد این معنایش این نیست که در موضوع نماز آن اخذ شده باشد. یک ظرافتی اینجا دارد آن این است که ببینید آیا، فرض کنید ما می‌دانیم همۀ احکام مقید هستند به عدم مفسده در اجرای آن حکم. پس بنابراین ما هر نماز را من می‌گویم، نماز انجام نمی‌دهم، شاید در اجرای حکم مفسده داشته باشد. عقلاً اگر واقعاً در اجرای نماز مفسده باشد خب نماز که واجب نیست. ولی بحث این است آن قیود عقلی که وجود دارد آن قیود حتماً عنوان تکلیف نیستند، بلکه خود شارع می‌گوید آن تحقق ندارد. یعنی خود شارع این را واگذار نکرده به مکلف که ای مکلف برو تحقیق کن ببین جایی که از این حکم من مفسده حاصل می‌شود آنجا عمل نکن، جایی که از حکم من مفسده حاصل نمی‌شود آن عمل بکن. این را نگفته. بلکه خود اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که آن قید عقلی اینجا حاصل است. بعضی قیود عقلی هست خود شارع تضمین کنندۀ ثبوت آن قیود در مورد تکلیف هستند، مثل مصالح و مفاسد. خب من همیشه می‌دانم که صلاة اگر مصلحت نداشته باشد واجب نیست. ولی آیا مقید هست صلاة به شرط مصلحت داشتن؟ یعنی به طوری که مصلحت‌دار بودن و مصلحت دار نبودن را مکلف باید احراز کند؟ نه. خود امر شارع کاشف از این است که مصلحت دارد. مجرد این که من عقلا، یک نکته‌ای که خیلی وقت‌ها در این بعضی بحث‌های روشنفکر و اینها خلط شده می‌گویند که احکام مقید به مصالح هست. بنابراین وقتی حکم مصلحت نداشته باشد حکم را کنار می‌گذاریم.

**شاگرد:** شک هم داشته باشیم

**استاد:** شک هم داشته باشیم، برائت جاری می‌کنیم، عبارت را فنی می‌کنند اینجوری بیان می‌کنند. پاسخ مطلب این است که خود اطلاق ادله اقتضا می‌کند که آن مطلب وجود داشته باشد. مصلحت وجود داشته باشد. بله اگر ما یک جایی وجداناً بفهمیم که آن مصلحت حتماً وجود ندارد آن می‌خواسته مقید قهری است. ولی اینها تعبیر می‌کنند در این مواردی که علم دارم افرادی خارج می‌شوند نه عنوانی. یعنی اینجور نیست که شارع مقدس به طور کلی گفته باشد که شما واجب هست، برو نگاه کن هر جا نماز مصلحت داشت آنجا نماز را اجرا کن.

**شاگرد:** این می‌شود عنوانی

**استاد:** این می‌شود عنوانی. این یک بحث مهمی هست که ما در بحث چیز مفصل بحثش را کردیم، تمسک به عام در شبهۀ مصداقیۀ مخصص لُبّی که آنجا یک بحثی مطرح می‌کردیم که آقای روحانی هم در منتقیٰ بحث را شروع کرده. اصل مطلب در اینجاست که کجا آن مقیدهای لُبّیه به مکلف به عنوان می‌دهند. اگر مقید لبی. حالا ما این را می‌گفتیم اصلاً مهم نیست لُبّی باشد یا لفظی باشد. مهم این است چون ممکن است حتی لفظی باشد ولی عنوان ندهد. شارع مقدس ما دیدیم، شارع گفته که تکالیف در صورتی که مصلحت باشند شارع مقدس تکالیف را برای انجام مصلحت جعل کرده است، یعنی روایت داریم، روایت محمد بن سنان می‌گوید که خداوند تکالیف را به خاطر اغراضی که در تکالیف هست جعل کرده. ولی این مقیِّد آن عناوین نیست. مجرد این که یک سری قیدهایی، یعنی چیزهایی هست که اگر آنها تحقق داشته باشند تکلیف محقق نیست. این باعث نمی‌شود قید آن تکلیف بشود، اطلاق تکلیف می‌گوید این قیدها حاصلند. اینجور نیست که این قیدها نباشند. در ما نحن فیه هم ما می‌دانیم اگر اطاعت پدر واجب باشد واقعاً، این که نماز واجب نیست. ولی دلیل وجوب نماز، خود دلیل می‌گوید اطاعت پدر واجب نیست. ولی دلیل اطاعت پدر نمی‌گوید نماز واجب نیست. چون دلیل اطاعت پدر مقید است. مقید به این است که لا یلزم من العمل به ترک واجب شرعی. تفاوت اینها این است که گاهی اوقات در یک دلیل قید وجود دارد، و احراز این قید به عهدۀ مکلف است. در دلیل دیگر قید وجود ندارد، احرازش را خود شارع کرده. پس بنابراین در ما نحن فیه مسئله این است، در دلیل اماره عدم حکم فعلی اخذ نشده. ولو واقعاً آن یک حکم فعلی بشود اماره حجت نیست، ولی دلیل حجیت اماره می‌گوید حکم فعلی اینجا نیست. اطلاقش می‌گوید حکم فعلی نیست. ولی دلیل استصحاب فرض این هست که استصحاب در موضوعش عدم حکم فعلی اخذ شده.

**شاگرد:** بین تکفّل شارع که نکته‌اش این بود که خود شارع متکفل عدم هست یا نیست؟

**استاد:** متکفل ثبوت این قید هست یا نیست.

**شاگرد:** خب الآن بین این دو تا که این تکفل شارع چه فرقی وجود دارد؟

**استاد:** فرض این است که در اماره شارع متکفل شده که حکم فعلی وجود دارد، چون قید نکرده، ولی در استصحاب قید. یعنی مجرد این که عقلاً قید هست، قید لفظی نمی‌شود، اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که در موارد اماره اصل عملی جاری نیست. خود اماره می‌گوید اصل عملی جاری نیست، اصلاً این می‌خواهید همین را بگوید. اگر واقعاً اصل عملی جاری بود اماره نبود، ولی اطلاق دلیل اماره می‌گوید اصل عملی جاری نیست، فعلی نیست. اصل عملی فعلی، حکم فعلی شارع وجود ندارد. نکتۀ چیز این است که اینها گاهی اوقات دیدم بعضی وقت‌ها اینها می‌گویند که چرا آن طرفی نمی‌کنید؟ عمدۀ قضیه این هست که مجرد این که من علم داشته باشم که اگر حکم فعلی شرعی وجود داشته باشد اماره حجت نیست، عدم وجود حکم فعلی ار در موضوع اماره مأخوذ نمی‌دارد. بلکه اطلاق دلیل اماره این قید که عدم وجود حکم فعلی را می‌گوید وجود دارد. می‌گوید حکم فعلی اینجا وجود ندارد.

**شاگرد:** در موضوع اماره هم گفته باشد ایها الشاک انت لست بشاک، آنجا هم در موضوعش شک اخذ شده دیگر.

**استاد:** نه شک در واقع فرض این است که اخذ شده، نه شک در حکم فعلی. اگر شک در حکم فعلی اخذ شده باشد بله همینجور است. ولی فرض این است که ایها الشاک هم که گفته باشد شک در واقع است، نه شک در حکم فعلی.

**شاگرد:** اگر شک در استصحاب حکم فعلی

**استاد:** فرض این است که شک در حکم فعلی اخذ شده. که البته به نظر می‌رسد مرحوم آقای حاج شیخ این که این را نپذیرفته این که در استصحاب شک در موضوع حکم فعلی اخذ شده معلوم نیست. این است که بعد در ادامه ایشان این را نمی‌پذیرد.

می‌گوید: «و كيف كان فلا ارى بدّا مما سبق من‏ ان‏ الشك‏ المأخوذ في الاستصحاب و ساير الاصول بمعنى عدم الطريق،»

باز برمی‌گردد به ورودی که خود ایشان قائل هست. فرق بین ورودی که اینجا آقای حاج شیخ قائل است و ورودی که اینجا تقریب می‌کند برای کلام مرحوم حاج شیخ چی است؟ این را توجه بفرمایید. این را در حاشیۀ اصول فقه آقای اراکی به آن تذکر داده. ایشان می‌گوید که اینجا تصرّف در متعلّق الیقین است. در کلام آخوند با تقریبی که. ولی در تقریب مرحوم حاج شیخ تصرف در خود یقین است. ایشان می‌گوید یقین به معنای مطلق الحجة اخذ شده، مرحوم حاج شیخ.

**شاگرد:** حرف ایشان چه رجحانی دارد؟

**استاد:** علتش هست این که با آن تقریبات. حالا ایشان بیانات، به یک سری بیاناتی می‌خواهد بگوید چون یقین هم در یکی‌شان در خلاصه در موضوع دلیل اخذ شده. یکی‌شان در موضوع اخذ نشده، قید عقلی است، پس آن که در موضوع اخذ شده مراد از یقین باید عدم الحجة باشد.

**شاگرد:** باید معنای زائدی باشد.

**استاد:** باید معنای زائدی باشد آن تقریبی که آنجا ذکر کرده بود. که البته این اگر بحث معنای زائد را بخواهیم مطرح کنیم اثبات این مطلب نمی‌کند. برای این که معنای زائد ممکن است به خاطر تصرف در متعلق باشد. چون معنای زائد لازم نیست در یقین تصرف کنید، در متعلقش هم می‌توانید تصرف کنید. ولی آن تقریبی که ما عرض می‌کردیم از قول حاج آقا آن کاملاً اثبات همین مطلب می‌کند. آن مطلب این است که ما از اوّل چون شارع مقدس می‌دانیم یک سری امارات معتبره داریم. و امرش دائر مدار یقین نیست، خود همین کاشف از همین است که اگر یقین می‌گوید مراد از یقین و ما بحکم الیقین است. چون فی الجمله وجود امارات معتبره مسلّم است در فضای مسلّم بودن حجیت فی الجمله امارات این عبارات آمده. در این فضا مراد از یقین، یقین به معنای اعم از یقین تکوینی

**شاگرد:** آن متعلقش تصرف کرده

**استاد:** نه، این ظاهر قضیه این هست که خود آن یقین را می‌خواهد چیز کند. یعنی بحث استظهاری است دیگر. وقتی چون اصل قضیه این هست که شارع امر را دائر مدار به یقین قرار نداده، یک سری امارات را معتبر کرده. اینکه ما بگوییم اینجا تصرّف در یقین شدن خیلی روشن‌تر از تصرف. استظهار است، ما می‌خواهیم بگوییم استظهار عرفی این هست که اینجا از یقین مطلق الحجة اراده می‌شود. این مطلبی که مرحوم حاج شیخ اینجا در واقع همین هست، یعنی درک وجدانی که ایشان داشته همین بوده، درک وجدانی حالا می‌گوید چون در لسان دلیل اخذ کرده ما باید یقین را در ادلۀ امارات یقین و شک را اخذ نکرده، در ادلۀ اصول یقین و شک را اخذ کرده. پس در ادلۀ اصول یقین و شک را باید مراد از یقین مطلق الحجة و مراد از شک انتفاء مطلق الحجة باشد. اینها واقعش این است که اصل مطلب درست است ولی نه به این تقریبی که، تعبیری که ایشان چیز کرده.

**شاگرد:** عقل آن چیزی که برایشان مهم است برای تنجیز و تعذیر حکم فعلی است نه حکم واقعی و شارع هم اگر در جایی می‌گوید رُفِعَ ما لا یعلمون یعنی آن فعلی که نمی‌داند.

**استاد:** نه. آن فعل، فعلیت و عدم فعلیت در مرحلۀ محمول است، اینها در مرحلۀ موضوع تصرف می‌شود. دیگر الآن وقت گذشته.

من دو تا نکته اینجا عرض بکنم برای جلسۀ بعد می‌خواهیم صحبت کنیم. یک نکته عرض کردم مرحوم آقای ایروانی اصلاً تقدیم امارات بر اصول عملیه را به طور مطلق قبول ندارند، می‌گویند همیشه نیست، بعضی وقت‌ها هست، بعضی وقت‌ها نیست. نکتۀ دیگری وجود دارد که آن نکته منشأ تقدیم است. بنابراین گاهی اصلاً اصول عملیه مقدم است، گاهی اوقات معارضند. حالا می‌گویم بیانش چی است. این یک نکته.

نکتۀ دوم بحثی هست که مرحوم آخوند این مطلب را مسلم گرفته، اماره ولو مطابق مفاد اصل عملی باشد بر اصل عملی مقدم است. و این را به عنوان نقض در مورد بعضی از وجوب ذکر می‌کند. می‌گوید حکومتی که مرحوم شیخ قائل شده اگر درست باشد اصل موافق را اثبات نمی‌کند کأنّ مسلم است که اماره‌ای که مطابق مفاد اصل هست بر اصل مقدم است. آقای صدر می‌گوید این مسلم نیست، کی گفته که اماره حتماً باید بر اصل موافق مقدم باشد؟ و می‌گوید اصلاً مفاد ادلۀ شما فقط اصل مخالف را اثبات می‌کند. می‌گوید این ادله‌ای که شما اقامه کردید فقط اصل مخالف را اثبات می‌کند، اصل موافق را اثبات نمی‌کند. حالا ببینیم آیا این مطلب آقای صدر درست هست؟ یعنی ما در واقع دو مرحله اینجا بحث داریم. آیا این مسلم هست که حتماً باید امارۀ موافق هم بر اصل موافق مقدم باشد؟ یا نه، این که همچین چیزی تسلمی ندارد.

مطلب دوم آیا مطلب درست است که مفاد آن وجوه ذکر شده فقط در اصل مخالف توجیه دارد، اصلا اصل موافق دلیلی نداریم بر تقدیمش و امثال اینها. این را ملاحظه بفرمایید. چون مرحوم آقای حاج شیخ اینجاها می‌گوید که این تقریبات مختلفی که ما ذکر کردیم فرقی بین اصل موافق و مخالف ندارد، و این کلام مرحوم آخوند را نمی‌پذیرند که فقط برای اصل مخالف است. البته مرحوم آخوند تقریب ورودش را می‌گوید هم برای موافق و مخالف است، ولی تقریب حکومت شیخ را می‌گوید فقط برای مخالف است. اینها را ملاحظه بفرمایید که ببینیم چه باید کرد. دیگر من فردا، بحث‌های آقای صدر را مفصل دیدم نمی‌خواهم وارد بشوم، بحث آقای صدر خیلی تفصیل مفصلی دارد اصلاً وارد بحث آقای صدر من نمی‌شوم، فقط همین قطعۀ این تکه‌اش را وارد بحث می‌شوم، این است که طبیعتاً بخواهد فرمایشات آقای صدر خوب هضم بشود باید کل بحث‌های ایشان مطرح بشود، بنابراین احیاناً ممکن است ما حق مطلب آقای صدر را ادا نکرده باشیم در این مطلب، ولی خب به هر حال برای این که اختصار کرده باشیم اکتفا می‌کنیم به اصل نکتۀ بحث، وارد تمام ریزه کاری‌های بحث آقای صدر نمی‌شویم. فقط فکر می‌کنم فردا این بحث را تمام کنیم، از شنبه وارد بحث تعارض استصحابین بشویم. پنجشنبه هم چیز درر را ببینید در تعارض استصحابین، کلام مرحوم حاج شیخ را ببینید سعی می‌کنیم کم کم بحث‌ها را جمع کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان